

اکبر منانی از مدیران دوبلاژ و گویندگان پیشکسوت کشورمان، این روزها تمایلی به کار کردن و حرف زدن ندارد. او دلیل این کناره گیری را اول شرایط جسمی خودش و سپس بی کیفیت شدن کارهای دوبله عنوان می کند.

این پیشکسوت عرصه دوبله با بیان اینکه بیش از ۷۰ هزار ساعت در دوبله صحبت کرده است، می گوید: آن زمان‌ها همیشه نقش‌های اول کارهای معروف را گویندگی می کردم؛ یادش بخیر. متأسفانه کارهای دوبله دیگر ارزشمند نیستند و رغبتی در من ایجاد نمی کنند. اکبر منانیی در گفت‌وگویی با ایسنا با بیسان اینکه مدت‌هاست که دیگر خیلی در دوبله کار نمی کند از مشکلات این روزهایش و دوری از دوبله گفت.

این مدیر دوبلاژ پیشکسوت ابتدا درباره وضعیتش در این روزها می گوید: این روزها کم و بیش کار دوبله انجام می‌دهم شاید ماهی یک یا دو بار به ندرت، اگر کار کوچکی باشد یا مستند باشد انجام می‌دهم. کمی خسته ام دیگر فصل جوان‌هاست نوبت ما تمام شد. ما دیگر نه توتاش را داریم و از طرفی کارها آنقدر بی ارزش شده اند که رغبت آنچنانی به دوبله ندارم. هستند گویندگانی که ما در میان آنها کم باشیم.

آنها که در چشم بودند رفتند

او در صحبت‌هایش در واکنش به این جمله که «امسال دوبلوهای پیشکسوت زیادی را از دست دادیم و همه از دوستان شما بودند» خاطرنشان می کند: بالاخره آدم‌ها می آیند که بروند. همه ما باید برویم هیچکس ماندگار نیست، ما هم روزی می رویم و نمی شود کاری کرد. فرقی نمی کند همکار، قوم و خویش یا دوست، وقتی یکی عمر با آنها زندگی کرده ایم همین که از دستمان می روند باعث ناراحتی مان می شود و برایمان خوشایند نیست؛ به خصوص برای آدم‌هایی مثل من که هیچ وقت دنبال

اکبر منانی، دوبلور «پوآرو» میلی به حرف زدن ندارد «زبل خان» خسته است!



رقابت نبودم و نیستم. رفتن دوستانم خیلی دردناک است. اخیراً هم که آقای شهروز ملک آراییی از میانمان رفت واقعا متاثر شدم. من با او رابطه نزدیکی داشتم. دائم حالش را می پرسیدم و همکارهای زیادی با هم داشتم. سال‌های قبل هم خیلی از عزیزانمان را در دوبله از دست دادیم اما امسال بیشتتر بود. در واقع امسال آنها که در چشم بودند رفتند، افراد معروف و باسابقه‌ای که هیچ وقت تکرار نمی شوند.

دیگر از کسی توقعی ندارم

گوینده نقش‌هایی چون «پوآرو»، «زبل خان»، «لورل» و «گالیور» سپس در پاسخ به اینکه به عنوان یک پیشکسوت عرصه دوبله چه توقعی از مسئولان دوبله دارید؟ چنین اظهار می کند: هیچ توقعی ندارم چون دوره ای نیستی که

خون دارم، کم هم درد شدید و آرتروز دارم؛ بنابراین همه چی هست. همانطور که گفتم دیگر خیلی حرف نمی زنم.

گاهی کارهای مستند قدیم، برنامه تاریخی شهرستان‌ها یا حیات وحش را دوبله می کنم ولی در کل خیلی در قید و بند کار نیستم. پسرم هم در دوبله خیلی کم کار می کند چون واقعا دوبله ای نیست. ان شاه‌الله برای جوانان در این عرصه کار باشد از ما که گذشت. من تا پنج سال قبل بهتر کار می کردم اما دیگر واقعا کار خاصی انجام نمی‌دهم. در حال حاضر همان انیمیشن «شکرستان» را دارم که الان متأسفانه بیشتر گویندگانش فوت کرده‌اند.

«پوآرو» معروف ترین کارم بود

او در پاسخ به اینکه کدام کارتان را بیشتر از همه دوست دارید؟ چنین اظهار می کند: من همیشه همه زر‌هایم را دوست داشتم چون وقتی در دوبله کاری را دوست نداشته باشید خوب از آب درنمی‌آید. تقریباً یکی – دو سال پیش در فیلمی به نام «مصدی لپاس» صحبت کردم که خیلی دوستش داشتم.

به جای کاراکتر یک پیرمرد صحبت کردم که واقعاً برایش کم نگذاشتم و همه حیرت کردند. نقش «پوآرو» هم که از قدیمی ترین کارها و معروف ترین کارهایم بود و خیلی دوستش داشتم. قبل از انقلاب من در تمام نقش‌های اول حضور داشتم. کارهایی که آن زمان بود به سن شما قد نمی دهد؛ فیلم‌هایی مثل «بالاتر از خطر» و «پیش‌تازان فضا» که خیلی معروف و جذاب بودند و واقعا لذت بخش دوبله آنها لذت بخش بودند.

اکبر منانی در پایان صحبتش یادآور می شود: بیش از ۷۰ هزار ساعت در دوبله حرف زدم که شاید کسی آنقدر صحبت نکرده باشد. همه کارهایم را دوست داشتم اما خوب در میانشان بودند کارهایی که خوشم نمی آمد اما واقعا کم نمی گذاشتم و کارم را به نحو احسن انجام می دادم.

نگاهی به آثار یک عکاس که روزهای پایانی عمرش را ثبت می کند

عمر خود را از بخش‌های بیمارستان تا طبیعت و هر فضای دیگری را در قالب عکس به ثبت برساند. به همین دلیل است که مجموعه‌اش را «من هنوز می‌خواهم امید داشته باشم»، نام نهاده است.

استیون در نهایت اشارش را در کتابی با عنوان «مرگ و میر؛ سفر یک هنرمند تجسمی از طریق سرطان» گردآوری و منتشر کرده است. این کتاب حال در فروشگاه‌ها و پلنفرم‌های جهانی به زبان اصلی در معرض فروش گذاشته شده است. استیون در این کتاب ضمن ارائه عکس‌هایش و توضیحاتی درباره آن‌ها به بیان موضوعاتی در رابطه با بیماری‌اش پرداخته است. تصاویر کتاب استیون بازتابی از بازی رفت و برگشتی بین بی‌اَساگتی جهان بیمارستان، همراه با صحنه‌هایی از زندگی روزمره‌اش را نشان می‌دهد.

شرح حال بیماری از زبان استیون استارکمن استیون استارکمن قلمه بیماری خود را اینگونه شرح داده است: هر بیمار سرطانی در رابطه با قضیه تشخیص بیماری‌اش داستانی برای دارد. نتیجه بیماری من در پایان یک روز طولانی در اورژانس یک شهر کوچک احساس قضیه این بود که در سمت چپ بدنم احساس درد کرده بودم و راهی بیمارستان شده بودم. سی تی اسکن مشخص کرد چه مشکلی وجود دارد.

من با سزا پنهان به اورژانس رفتم و با تشخیص سرطان بیرون آمدم. پدر و مادرم هر دو بر اثر سرطان مرده بودند. مادرم در ۳۹ سالگی و پدرم ۱۶ سال پس از او از دنیا رفت. اینکه بگویم از تشخیص خودم شوکه شده بودم، صحت ندارد؛ اما شگفت زده شدم. و البته عصبانی. سپس یکی از سخت‌ترین کارهایی که تا به حال انجام داده‌ام پیش آمد، گفتن نتیجه آزمایش‌ها به همسر و خانواده‌ام که در نوع خود کاری بس دشوار بود.

با گذشت زمان و مجموعه‌ای از آزمایشات، مشخص شد که من سرطان ریه سلول کوچک دارم. سرطانی بسیار تهاجمی و سریع. من بلافاصله یکسری پرتو درمانی و شیمی درمانی را شروع کردم. و تصمیم گرفتم با استفاده از دوربینم زندگی خود را با سرطان مستند کنم. بسیاری از تصاویر این کتاب از آن زمان الهام گرفته شده است؛ مه مغزی، مشکل در بینایی و چشایی، ریزش موهایم. من فقط می دانستم، مهم نیست که چه اتفاقی می‌افتد، باید دوره درمان را با وجود ترس و امید به اینکه نتیجه

همان ناخوانده‌ای که نوازندگان ار کستر ملی را از استیج پایین کشید

تهدید می کرد و تفاوتی هم نداشت در کدام کشور باشی؛ چراکه در نهایت ممکن بود هر

کس به این ویروس مرگبار گرفتار شود. و ابتدا گمان می‌رفت که این ویروس تنها

دو ماه یا نهایتا با فرا رسیدن تابستان از بین برود ولی اینگونه نشد که نشد.

کرونا که آمد در اواسط برگزاری سی‌وپنجمین دوره از جشنواره موسیقی فجر به سر می‌بردم و همان زمان هراسی به جان مردم افتاده بود که مبادا به این ویروس مبتلا شونده، تازه آن هم زمانی که هنوز چندان از خطرناک بودن آن باخبر نبودیم.

کرونا با هیچکسی شوخی نکرد، اگر به آن مبتلا می‌شدید ماجرا کاملا جدی بود، خواه یا ناخواه باید از هم فاصله می‌گرفتید، مهمانی‌ها را به عقب می‌انداختید و خلاصه‌ا از خیلی تفریحات خود می‌گذشتید.

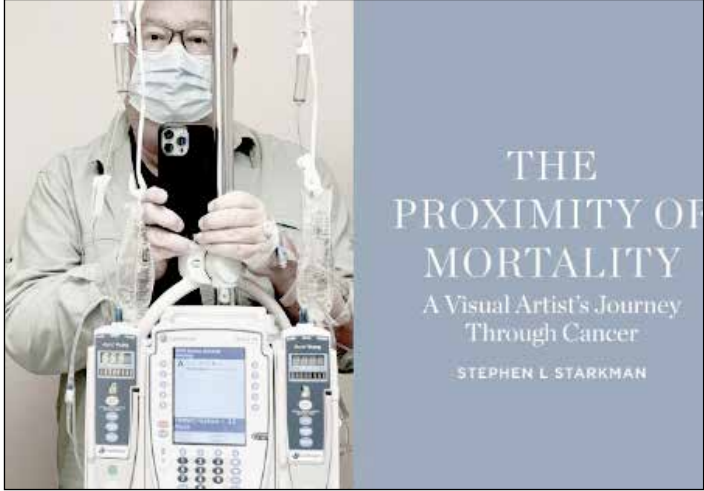
کرونا رویدادی بود که تنها تکنولوژی توانست در کنار آن به کمک بشر بیاید و تا حدی او را از دوران رقم‌نقشه‌های سنگین نجات دهد، ویروسسی که بشر مدرن را بیش از پیش

قاچاقچیان «دارابگرد» را سوراخ سوراخ کردند

با خیال آسوده توانسته‌اند به درون عرصهٔ شهر باستانی دارابگرد راه یافته و در جای آن گودال‌های بزرگ و عمیق حفر کنند؟ آیا این موضوع بیانگر رها شدن شهر باستانی و ارزشمند دارابگرد نیست؟

او همچنین اظهار کرد: شهر باستانی و بی‌همای دارابگرد با وجود همهٔ ارزش‌هایی که دارد از داشتن یک پایگاه پژوهشی و میراث فرهنگی محروم است. دوستانارن میراث فرهنگی شهر داراب و استان فارس سال‌های سال است که خواستار پدیداری یک پایگاه پژوهشی و میراث فرهنگی در شهر باستانی دارابگرد هستند تا بتوانن آفرین بر بساختن و آگاهی بیشتر از تاریخچهٔ شهر و

پژوهش و بررسی‌های علمی و دانشگاهی دربارهٔ این شهر تاریخی، به درستی نیز از آن پاسداری و حفاظت کرد. همچنین زمانی که شهر تاریخی دارابگرد دارای یک پایگاه میراث فرهنگی شود، بودجه و ردیفی مستقل در وزارت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی برای آن در نظر گرفته خواهد شد و بی‌گمان دشواری‌های بزرگ آن برطرف شده و مورد رسیدگی بهتری قرار می‌گیرد. از سویی، در این پایگاه با همکاری نهادهای علمی و دانشگاهی، می‌توان به بزرگ‌ترین چالش‌های شهر تاریخی دارابگرد که فرورفتست و فروپاله‌های زمین و دست‌انزادی‌های سودجویان اموال تاریخی و فرهنگی است، رسیدگی شود و آن را از گزند فاجعه‌ای ناگوار نجات داد.



بوم، صحت ندارد؛ اما شگفت زده شدم. و البته

عصبانی. سپس یکی از سخت‌ترین کارهایی که

تا به حال انجام داده‌ام پیش آمد، گفتن نتیجه آزمایش‌ها به همسر و خانواده‌ام که در نوع خود کاری بس دشوار بود.

با گذشت زمان و مجموعه‌ای از آزمایشات، مشخص شد که من سرطان ریه سلول کوچک دارم. سرطانی بسیار تهاجمی و سریع. من بلافاصله یکسری پرتو درمانی و شیمی درمانی را شروع کردم. و تصمیم گرفتم با استفاده از دوربینم زندگی خود را با سرطان مستند کنم. بسیاری از تصاویر این کتاب از آن زمان الهام گرفته شده است؛ مه مغزی، مشکل در بینایی و چشایی، ریزش موهایم. من فقط می دانستم، مهم نیست که چه اتفاقی می‌افتد، باید دوره درمان را با وجود ترس و امید به اینکه نتیجه

فرهنگی

ننگه

نماینده ملت؛ قاه قاه به سیاست سفیهان بخند عزیزم!

مسعود رفیعی طالقانی

درست همان جایی که خیال می‌کنیم سیاست، چهرهای خشن، رازآلود، پس و پشتی و هزاردالان دارد، درست در همانجا، در همان لحظه، می‌شود سیاست را به شدیدترین وجه ممکن به گند کشید، و بعد نشست، دست گذاشت روی دل و قاه قاه به سیاستپشیمان خندید!

این دقیقا همان موقعیتی است که این روزها تماشاگران بسیاری، دارند در پردیس تئاتر شهزاد تهران تجربه‌اش می‌کنند. گوشه‌ای از این پردیس تئاتری در خیابان نوفل لوشاتو، سالنی ۱۰۰ و اندی نفره هست که یک ماهی می‌شود تئاتر دوستان را به خود جلب کرده؛ آدم‌هایی که می‌آیند و پس از یک ساعت و نیم، با خنده، زمزمه‌های زیرلب و تحلیل‌گرایی و تحلیل‌شنوی، راهی خیابان و خانه می‌شوند. دست بر قضا تئاتر شهزاد، در سیاسترین خیابان تهران است که در پس و پشت نامش، ارواقی از تاریخ معاصر ایران رقم خورده است. ماجرای نمایش «نماینده ملت» در روستایی در صربستان پیش از جنگ جهانی دوم رقم خورده است، اسما با این وصف میان آنچه در این نمایش می‌گذرد و آنچه در دوران ما پیش چشم است، شاید اختلاف چندانی نشود یافت؛ هرچند شکی نیست که جهان پس از جنگ جهانی دوم و جهان پیش از آن، دو جهان متفاوت‌اند. با این حال اما به نظر می‌رسد، سیاست، بنا نداشته و ندارد شکل و محتوایش را تغییر دهد و این درست همان سیاست هزاردالانی است که میشود قاه قاه به دست خندد.

«نماینده ملت» را برانسیلا نوشیچ صرب نوشته است. روزنامه‌نگار و ادیبی اثرگذار در تاریخ ادبیات صربستان. او چند سالی پیش از جنگ بین‌الملل دوم مرده و این یعنی هیتلر و جنگ خانمان‌سوز دوم را ندیده، اما برای من سوال این است که نویسنده‌ای چنین متبحر، اگر هیتلر را می‌دید و ببویولس وحشی و خانه خرابکن را را، می‌خواست چه بنویسد؟! یقینا او نماینده ملت را جور دیگری می‌نوشت.

نمایش روی پرده این روزها را «تادرنادرپور»، دراماتورژی و کارگردانی کرده است و همین هم خودش یک اتفاق تئاتری است؛ زیرا شما می‌توانید بروید و تفاوت در دراماتورژی و کارگردانی را مثل یک کلاس درس ببینید. خوب و بد بودنش البته مساله دیگری است. این را از این جهت می‌گویم که مجید مظفری، هنرمند ارزشمند دیگرمان هم چند سالی پیشتر، نماینده ملت را روی صحنه برد و نمایش او یک کمدی-تراژدی از آب درآمد همراه با موقعیت‌هایی متفاوت.

نمایش نادرپور اما یکسر کمدی است و تلخ‌ترین لحظه‌اش را هم می‌توان به مدد رخدادهای بیرونی نمایش، با تفکری آمیخته با لیخند به تماشا نشست. جدای از این، تفاوت بازنویسی، دراماتورژی و کارگردانی «تادرپور» در این است که او، روانترین تئاتری را که ممکن است ببینید پیش چشمتان می‌گذارد. پرده‌ها یکی پس از دیگری چنان عوض می‌شوند که شما خیال نمی‌کنید دارید یک برساخت نمایشی را می‌بینید، انگار نشستے باشید توی اتاقتان و جر و جنجال اعضای خانواده را تماشا می‌کنید؛ یکی می‌خواهد نماینده حزب شود، یکی می‌خواهد زنی وفادار به شوهر و عقایدش باشد، یکی دختری بر ضد آمال پدر است، یکی عاشق است و منتقد، یکی کارچاقکن است و یکی زد و بندبازی درجه یک. خلاصه آنچه در نماینده ملت پیش چشم مخاطب قرار می‌گیرد، اتفاقی است که شاید شبیه آن را کمتر بتوان در نمایش‌های پرشمار روی صحنه تماشا کرد.

نماینده ملت در عین حال یکی کمدی موقعیت نیز هست؛ دیالوگ‌ها به خوبی نوشته شده و در بهترین زمان و مکان ممکن، به هدف می‌خورند. می‌دانید، این دیالوگ‌ها درست قلب همان سیاست هزار دالان را نشانه می‌روند، تماشاگران بسیاری را دیده‌ام که با خط به خط این دیالوگ‌ها آشنایی کامل دارند. روزی در پایان اجرا، گوشم به گفت و گوی دو تماشاگر افتاد؛ می‌آمد که پدر و دختری باشند.

پدر به دختر نوجوانش می‌گفت: قاه قاه به سیاست سفیهان بخند عزیزم! جدای از این، تک تک پرسوئنازهای نماینده ملت، مابه ازایی در بیرون و حتی در همین جامعه ایرانی ما دارند؛ اعم از زنان یا مردانش، و همین امر سبب می‌شود که تماشاگر نمایش، ارزش افزودهای را برای وقتی که در تماشاخانه صرف می‌کند، جدای از سرگرم شدن بدست آورد.

دست آخر باید بگویم چه فرق می‌کند، صربستان یا ایران، شایستگی و سفاقت و صداقت و رذالت، تضادهایی‌اند که هر کجا باشند، تضادند. باید به تماشایشان نشست و آنها را بازشناخت؛ شاید با این شناخت، زندگی در عالم واقع، سمیایی بهتر برایمان بیاید.

اخبار کوتاه

چه کسانی جایزه ابوالحسن نجفی را گرفتند؟

«دروازه خورشید»، «الیاس خوری»، «ترگس قنذیل‌زاده به عنوان برگزیده ششمین دوره جایزه ابوالحسن نجفی معرفی شدند. به گزارش ایسنا، مراسم پایانی ششمین دوره جایزه ابوالحسن نجفی سه‌شنبه، ۲۵ بهمن‌ماه برگزار شد. هیات داوران جایزه استاد ابوالحسن نجفی متشکل از فیاض موجد، مهستی بحرینی، عبدالله کوزری، حسین معصومی‌همدانی، موسی اسوار، امید طیب‌زاده، آبتین گلکار با دبیری علی‌اصغر محمدخانی، پس از بررسی ۸۳ اثر ارسال‌ی به دبیرخانه، ۱۴ کتاب را به عنوان نامزدهای راه‌افتده به مرحله نهایی معرفی کرده بودند که از میان آنها «دروازه خورشید»، الیاس خوری، نرگس قنذیل‌زاده، نشر نی به عنوان برگزیده انتخاب شدند.

کتاب‌های «در جست‌وجوی یک پیوند» نوشته کارسون مکالز، حانیه پدram نشر بیدگل و رمان «روز ملخ» نوشته ناتانیل وست با ترجمه فرید دبیرمقدم، نشر ماهی به عنوان کتاب‌های تشویقی معرفی شدند.

اهل قلمی که آزاد شدند

تعدادی از شاعران و نویسندگان که در پی اتفاق‌های اخیر، بازداشت شده بودند، به مرور از زندان آزاد شدند. آرش گنجی آخرین فرد این جمع تا کنون است.

به گزارش ایسنا، در پی اتفاق‌های چند ماه گذشته کشور، تعدادی از اهالی قلم به دلایل مختلف در بازداشت بودند که در چند وقت اخیر با قید وثیقه یا برخورداری از شرایط عفو رهبری آزاد شده‌اند. در این میان تعدادی هم به چشم می‌خورند که پیش‌تر دستگیر شده و در حال گذراندن حکم صادره بودند.

شامگاه یکشنبه، ۲۳ بهمن‌ماه نیز در تازه‌ترین مورد اعلام شد، آرش گنجی، مترجم که از آبان‌ماه سال ۱۴۰۰ در زندان به سر می‌برد، آزاد شده است.

در روز پیش از آن، فرهاد میثمی که در حال گذراندن دوران محکومیت خود بود و گویا حدود چهار و نیم ماه از این دوران باقی مانده بود، ۲۱ بهمن‌ماه

مشمول عفو شد. دو روز بعد از آزادی‌اش اولین تصاویر او در جمع دوستانش منتشر شد. گویا این ناشر، مترجم و کنشگر اجتماعی که عکس‌های او در هفته گذشته بازتاب یافته بود، اکنون تحت مراقبت پزشک خانواده‌گی قرار دارد.

احسان پوربانش، طنزنویس و روزنامه‌نگار هم که از ششم آبان‌ماه در بازداشت به سسر می‌برد و حکم دادگاه بدوی درباره او صادر شده بود، در پی فرمان عفو رهبری، ۱۹ بهمن‌ماه به خانه بازگشت.

در پی صدور این فرمان رئیس جمهوری اسلامی ایران نیز در سخنان روز راهپیمایی ۲۲ بهمن اعلام کرد که دولت هم این خط را بی می‌گیرد.

رییس قوه مجریه گفت: «در امتداد نگاه بهرانه رهبر معظم انقلاب سلامی و عفو قضایی تعداد زیادی از متهمان و محکومان اغتشاشات اخیر، دانشجویان و چهره‌های فرهنگی، ورزشی، رسانه‌ای نیز که در اثر اقدامات غیرقانونی مشمول محدودیت‌هایی شده‌اند، مورد عفو و بخشودگی قرار خواهند گرفت.»

از میان اهالی قلم، رضا خندان مهابادی، پژوهشگر ادبی از مهر ماه ۱۳۹۹ در حال گذراندن دوران محکومیت خود است.

کیوان مهندی، مترجم هم در اردیبهشت ۱۴۰۱ بازداشت شده و علی اسداللهی، شاعر نیز ۳۰ آبان دستگیر شده که احتمال آزادی آنان در چند روز آینده و در روند اجرای وجود دارد.

آیدا عمیدی، شاعر ۱۴ آذرماه بازداشت شده بود، چهاردهم دی‌ماه با سپردن وثیقه آزاد شد. آتفه چهارمحالیان نیز پس از گذراندن ۷۱ روز، ۲۲ آذرماه با قید وثیقه به خانه رفت و حکم دادگاه بدوی او نیز اعلام شد. علیرضا آذینه و روزبه سوهایی، از دیگر شاعران بازداشت‌شده اتفاقات اخیر بودند که پنجم دی‌ماه با قید وثیقه از زندان آزاد شدند.

پهروز یاستی – شاعر – و نوید سیدسعید اکبر – نویسنده ادبیات کودک و نوجوان – هم از دیگر بازداشتی‌هایی بودند که پیش‌تر بازداشتشان با قید وثیقه پایان یافته بود.